

رویکردها به معماری بومی در نظریه‌پردازی مدرن معماری

مسعود ناری قمی^{۱*}، سجاد دامیار^{۲**}

۱- دانشجوی دکتری معماری، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲- دانشجوی دکتری معماری، دانشگاه تهران و عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور ایلام، ایلام، ایران

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۸/۱۷، تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۲/۰۴/۰۲)

چکیده

نگاه تحلیلی به معماری بومی محصول یک روند تکاملی تاریخی نیست، بلکه نشان از نیازی دارد که برخلاف طبیعت خود معماری بومی که فاقد ادعای تئوریک است، در درجه اول در حوزه ذهنی و نظری شکل گرفته است. این نیاز تئوریک، که پس از دوران رنسانس خود را آشکار می‌کند، وجوه مختلفی دارد که انطباق آن با برخی ویژگی‌ها در معماری بومی، نظریه پردازان و سپس معماران را به سوی این نوع از معماری جلب می‌کند. این ویژگی‌ها و نوع بهره برداری نظریه پردازانه و سپس عملی از آن‌ها که در حدود ۵ قرن اخیر، مورد ارجاع تئوریک بوده است، ساختار این نوشتار را تشکیل می‌دهد. دسته‌بندی سه‌گانه‌ای که اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد، براساس مقیاس بهره‌برداری از کیفیات معماری بومی در نظر و عمل معمارانه در دوران نظریه‌پردازی معماری بعد از رنسانس است؛ اصالت مبدئی، ارجاعی است به کیفیت‌های معماری بومی بر مبنای فرض بدوی و اصیل بودن آن که آن را نقطه‌ای برای حرکت که بازگشتی در آن نیست، مورد نظر قرار می‌دهند. اصالت الگویی در آن سوی طیف و در قطب مقابل، ارجاعی تقلیدی (بصورت کلی یا جزئی) به معماری بومی است که «عینیت» آن را واجد ارزش در همه زمان‌ها یا دستکم تا دوران حاضر می‌داند. دسته سوم - اصالت مدلی - به آن ارجاعاتی می‌پردازد که معماری بومی را بصورت عینی قابل تداوم نمی‌داند، اما در آن اصول یا جنوتایپ‌هایی را شناسایی می‌کند که می‌تواند یا باید به زبان معاصر ترجمه و مورد استفاده واقع شود. با این وصف، باید توجه کرد که در این بررسی، آن رویکردهای نظری و عملی مورد اشاره‌اند که معماری بومی را نه بخاطر حفاظت از آن یا امکان‌پذیر ساختن تداوم آن، بلکه به عنوان وسیله‌ای برای امری دیگر در معماری، مورد استفاده قرار داده‌اند.

کلید واژه‌ها: معماری بومی، اصالت مبدئی، اصالت الگویی، اصالت مدلی، نظریه پردازی مد.

*Email:msnarighomi@ut.ac.ir

**Email:s_damyar@ut.ac.ir

مقدمه

معماری بومی عرضه داشته‌اند. اکنون با توجه به این که این مبحث از معماری نیز از دوره مذکور مطرح گردیده، نیاز است که برای ادامه این راه و مطالعات با پشتوانه‌های علمی و با انسجام و نظم بیشتر به تحلیل و بررسی نظریه‌های مختلف مرتبط با آن پرداخته شود. تحلیل و بررسی ارائه شده در اینجا، رویکرد مزبور را در روندی تاریخی و در سه مقیاس مختلف (مبدأ، الگو و مدل، که شرح آن در ذیل هر عنوان خواهد آمد)، پی‌می‌گیرد و در جستجوی آن است که زمینه‌های گوناگون این ارجاع را در گرایش‌های مدرن تئوری معماری (به معنی نظریه‌های غیر کلاسیک بعد از رنسانس) تبیین و به شکلی سامان یافته، تنظیم کند.

سوالات تحقیق:

- چرا در دوران مدرنیته برغم داعیه نوگرایی، ارجاع به معماری بومی در قریب به اتفاق نظریه‌پردازی‌ها وجود داشته است؟
- این ارجاعات چه وجوهی از معماری بومی را در نظر داشته است؟ چگونه می‌توان این رویکردها را دسته‌بندی کرد؟
- آیا این رویکردها، معماری بومی را به عنوان امری قابل تداوم مطرح کرده است یا امری صرفاً ابتدایی یا تاریخی؟

زمینه رویکرد تئوریک به معماری بومی

در حالی که «ارجاع» در معماری بومی، نوعاً به اصول فرا معماری و ماورایی است، «ارجاع» به معماری بومی، بازگشتی است به کالبدی که آن ارجاعات پیشین در آن نهفته شده است و این امر به معنی آن است که این معماری دارای شیوه‌ای ناخودآگاه و طبیعی برای نهفتن برخی روابط (معماری با انسان، با طبیعت، با فرهنگ و ...) بوده است.

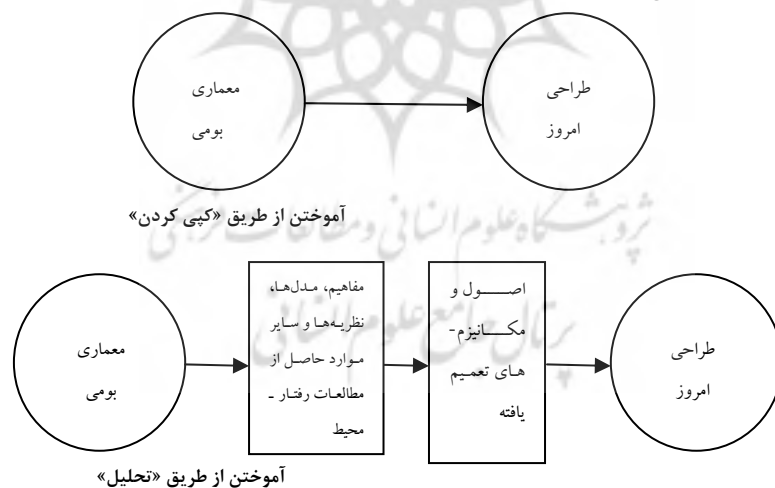
در ادبیات معماری واژه‌های متفاوتی در جهت بیان شیوه‌ای از زندگی انسان مشاهده می‌شود که از بستر سنتی برخاسته‌اند و امروزه کمتر به چشم می‌خورند. عنوان‌هایی چون معماری بومی، ارگانیک، سنتی، مردمی، عامیانه، فُلکُلر، روستایی، خود جوش، گمنام، غیر رسمی، غیر سازمانی و برخی دیگر در جهت بیان این نوع زندگی ذکر شده‌اند. پاول الیور^۱ از نخستین پژوهشگرانی است که در رابطه با تعریف معماری بومی، بررسی رویکردهای وابسته به آن، تبیین گونه‌های معماری و مشابه آن‌ها فعالیت بسیار نموده است. واژه vernacular نیز توسط الیور از حوزه زبان شناسی وام گرفته شده است (نورمحمدی، ۱۳۸۸: ۱۶) و این طور تعریف شده است: معماری بومی به طور خاص، به آنچه که از سرشت و طبیعت انسان و محیط برآمده است و توسط خود مردم برپا می‌شود نسبت داده شده است. معماری بومی، معماری مردم و معماری توسط مردم است نه برای مردم (Oliver, 2003: 15).

حدود نیم قرن است که معماری بومی (از سال ۱۹۶۵ که از سوی برنارد رودوفسکی و به مدد عکس-هایی که از تمام نقاط دنیا تهیه شده بود و در نمایشگاه «معماری بدون معمار» ارائه گردید)، به عنوان بخشی از مباحث نظری و جزئی از تحقیقات تجربی معماری مطرح است (بانی مسعود، ۱۳۸۶: ۱۲۰). اما پیش از آن نیز در نظریه‌ها و آراء فلاسفه و معماران و هنرمندان گرایش به منشأ و مبدأ زندگی انسانی و بازگشت به ریشه‌ها و اصالت تاریخی مورد توجه بوده است. به عنوان مثال ساختار گرایان در حوزه معماری به دنبال دستیابی به فرم‌های بنیادین، اشکال و ساختارهایی برآمدند که طبیعت و تمام تاریخ معماری را شکل داده باشد (انصاری، ۱۳۸۳: ۵۱) و یا پیروان مکتب مدرن با گرایش‌هایی همچون طبیعت گرایی و یا معماری ارگانیک نیز به نوعی رویکرد خود را به

رویکردها به معماری بومی در نظریه‌پردازی مدرن معماری

پالادیو کتاب‌های نظری در باب معماری نگاشته‌اند، این نظریه‌پردازی، اصالت محصول تجربه بشر را در دورانی که اوج مراحل تاریخی طی شده محسوب می‌شده - روم باستان - بطور ضمنی یا صریح می‌پذیرفته و سپس «نظریه» را - به عنوان یک روایت سامان یافته از موضوع - در ادامه آن طرح می‌کرده است. اما در دورانی که می‌توان آن را آغاز مدرنیته دانست (عصر روشنگری)، نظریه، به عنوان موضوعی مستقل و تنها متکی به استدلال ذهنی، طرح می‌شود. در حوزه معماری این امر به شکلی تناقض آمیز دیده می‌شود؛ یعنی این رویکرد «نوگرایانه» با ارجاع به کهنه‌ترین میراث بشری، پی‌ریخته می‌شود و معماری بومی، نخستین بار، نه در شکل عینی و صورت واقع خود، بلکه به عنوان یک مبدأ برای تئوری‌سازی، مورد توجه نظریه پردازان حوزه معماری واقع می‌شود.

معماری بومی در ذات خود با فقدان نظریه همراه است. هیچ فرد قبیله‌ای یا روستایی در قرون پیشین برای ساخت خانه، نه تنها به نظریات و اصول مدون، بلکه حتی به یک طرح اولیه پیش از ساختن نیز رجوع نمی‌کرده است. به این ترتیب معماری بومی نوعی معماری اجتماعی با اصول نهفته در ناخودآگاه فرهنگی جامعه است و به همین دلیل نیز در سیر تکاملی معماری، تا پیش از دوران جدایی مفهومی تئوری از کار عملی (که مالگریو آن را به پاسکال و قرن ۱۷ ارجاع می‌دهد - Mallgrave, 2005: xv)، معماری بومی یک «مرحله اولیه» تاریخی برای رسیدن به پله‌های بعدی معماری بوده است که پس از گذشتن از آن، دیگر بصراحت مورد ارجاع نبوده است؛ یعنی معماری سنتی (به عنوان مرحله تاریخی پس از معماری بومی) با ارجاع به آن ساخته نمی‌شده است، بلکه اصول تجربی معماری بومی را به عنوان ودیعه‌ای به صورت ناخودآگاه در خود حمل می‌کرده است. از این رو حتی در دوران رنسانس که افرادی چون



تصویر ۱- تفاوت نگاه الگویی و مدلی به معماری بومی (source: Rappoport, 2006)

اصالت مبدئی

برای ادامه راه تجربی بشر توصیه می‌کند. رجوع به مبدأ در نظریه‌سازی، وسیله‌ای است برای انشعاب از وضعیت موجود و تعیین مسیر جدید است و این دقیقاً

معماری و به طور کلی زندگی بومی، یک نقطه آغاز برای انسان، دیده می‌شود که بویژه رویکرد علمی گرا و داروینیسیم، این رجوع به مبدأ تصویری را

خود را به مطالعه آثار یونانی می‌دهد که آن هم برای اروپاییان ارزش والایی دارد و ریشه آثار رمی است. با اینحال رجوع به یونان نیز محتوی «تقلید» و «اثرپذیری» است. نوشتار لوژیته در این فضا، اگرچه رجوعی است به مبدئی بسیار دورتر از یونان، اما در دل خود، این تصور را می‌پرورد که انسان قرن هفدهم، می‌تواند، معماری را «از اول» و بدون نیاز به تقلید آغاز کند و «کلبه» می‌تواند نقطه شروع باشد. این اصل، بعدها در معماری نئوکلاسیسیسم و بویژه مدرنیسم، کاملاً جا می‌افتد.

همان چیزی است که در نخستین ارجاع تئوریک به معماری بومی رخ می‌دهد. «نوشتاری در باب معماری» را لوژیته در جوی در فرانسه به نگارش در می‌آورد که «ملی‌گرایی» فرانسوی‌ها و میل آنان به استقلال تئوریک از ایتالیا که وارث امپراتوری رم (الگوی همیشگی غربی‌ها) است، آنان را به نظریه‌سازی‌های جدید در حوزه هنر و معماری متمایل کرده است و اصولاً تأسیس آکادمی سلطنتی پاریس را در همین راستا دانسته‌اند (Mallgrave, 2005). در آکادمی، ابتدا برخلاف شیوه رنسانسی، الگوبرداری از رم، جای

تولید پخت و پز کارهای خانگی خوابیدن خوردن و استراحت بچه‌داری	مسکن انسان بدوی = فضای مسکونی منفرد و فراگیر با فعالیت‌هایی فاقد طبقه‌بندی این صورت امروز در شکل فضای زندگی پیوسته یا آشپزخانه باز به بقای خود ادامه می‌دهد.
---	---

مسکن طبقاتی شده متعلق به طبقه حاکم

فصلی فرزندان	عملکردهای بیولوژیک	عملکردهای اجتماعی	عملکردهای اقتصادی
اتاق فرزندان	اتاق خواب‌ها	ناهارخوری	آشپزخانه
سایر	حمام	کتابخانه	انبار مواد غذایی
	سایر	اتاق آقای خانه	اتاق خدمتکار
		اتاق خانم خانه	اتاق رختشویی
		اتاق نشیمن	سایر
		اتاق پذیرایی	
		سایر	

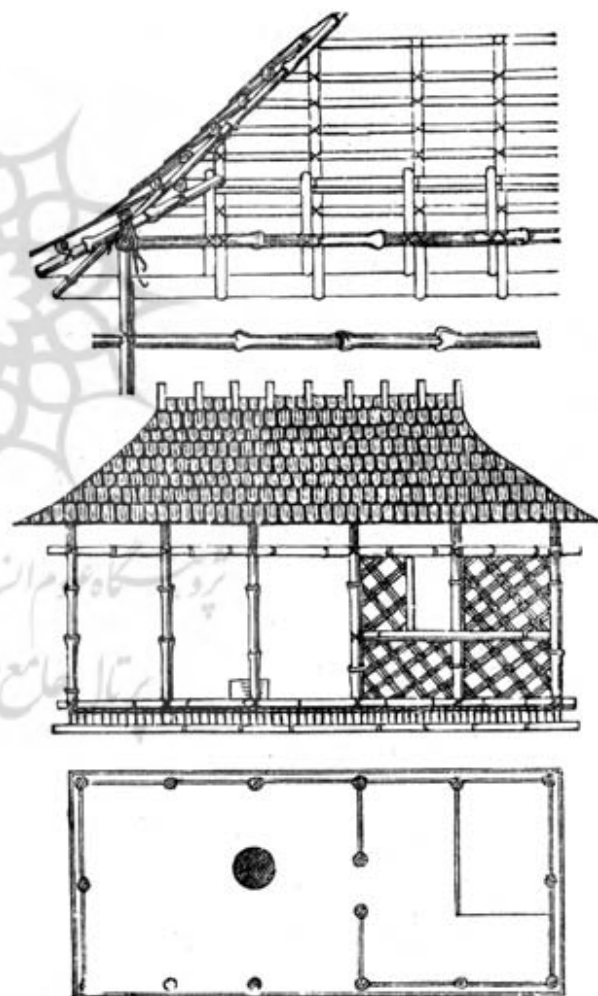
اقامتگاه طبقه پرولتاریا

(مسکن طبقه‌ای که با حداقل‌ها زندگی می‌کنند)

یک اتاق یا وسایل پخت و پز یا همان فضای زندگی مندرج در آشپزخانه

فضای خواب

تصویر ۳- دیاگرام کارل تایگه در توجیه نحوه انحراف مسکن بورژوازی از ایده آل بدوی زندگی انسان: مسکن حداقل به عنوان پاسخی که در روند اجتماعی تاریخ (از دید مارکسیستی) باید بروز کند و صورت ایده آل آن، یک فضای خواب و نه بیشتر است (source: Teige, 2002).



تصویر ۲- کلبه کاراییبی مورد استناد سمپر در کتاب Der Stil (1860-3). توجه وی به اتصالات در تئوری خود، در این طرح‌های وی از کلبه مزبور دیده می‌شود.

رویکردها به معماری بومی در نظریه‌پردازی مدرن معماری

بیستم و پذیرش فوق‌العاده‌ای که در میان آوانگارد‌های هنر می‌یابد، شکل ابتدایی سکونت، در قالب «کمون اولیه» مارکسیست‌ها، برای معماران و نظریه پردازان مدرن (بوژه در اروپا)، مطرح می‌شود و به عنوان ایده‌آلی گمشده در تاریخ، دستاویز ایده‌های مدرن معماری قرار می‌گیرد. تشریح کاملی از این ارجاع، در کتاب «مسکن حداقل» کارل تایگه آمده است. در این نظریه‌پردازی، تکثر فضایی مسکن در سیری دیالکتیکی، محصول نضج مالکیت خصوصی دانسته می‌شود که در فرهنگ بورژوازی اروپا (بالأخص باروک) به اوج رسیده است و فضای زندگی، از فضای چندعملکردی در «چادر» که نماد فضای نخستین زندگی دانسته می‌شود، به تخصیص-های جزء نگرانه فضایی در فرهنگ مزبور رسیده است. در این نگاه، روند جبری تاریخ، که در نهایت خود، بازگشت به زندگی اشتراکی را (همان‌الگوی زندگی ایده‌آل چادر بومی و نه فرم آن)، در خود دارد، در دورانی میانی و در یک نقطه عطف تاریخی، به «مسکن حداقل» مدرنیستی می‌رسد که آنتی‌تز نهفته در تز کالبد معماری بورژوازی است: خانه‌های کارگری قرن نوزده و اوایل قرن ۲۰ که با فضای حداقلی خود، نابودی بنیان سنتی خانواده را به همراه دارد و این یعنی مرگ سرمایه‌داری و تولد جامعه آلمانی پرولتاریا (Teige, 2002، فصل نخست)؛ این تحلیل مارکسیستی تایگه، با نموداری که مبدأ معماری را چادر بومی یا فضایی مشابه می‌شمرد که تمام امور زندگی در آن در یک فضا جریان دارد، آغاز می‌شود (تصویر ۳).

در آغاز دوران پست مدرن، این رجوع مجدد به الگوی سکونت نخستین برای تأسیس تئوری، یکی از شیوه‌هایی است که برای فاصله گرفتن از مدرنیسم اتخاذ می‌شود. این کار در دو قطب کاملاً متضاد قابل رؤیت است: علم‌گرایان در معماری و حس‌گرایان. پدیدارشناسی که در این دوران وارد عرصه تئوری

ارجاع به زندگی بدوی به عنوان یک نقطه آغاز ایده‌آل - امری که محصول طبیعی‌گرایی فلاسفه دوران انقلاب فرانسه (روسو و نویسندگان دایره المعارف) و تقابل آن‌ها با کلیسا است (مثلاً نگاه کنید به لیدمان، ۱۳۸۷) - در نظریه‌پردازی‌های منتهی به جنبش مدرن نیز نقش مهمی دارد. در نخستین چرخش‌های اصلی به سوی مدرنیسم معماری و در نیمه قرن نوزدهم، سمپر - که در حوزه آلمانی زبان مدرنیسم، شخصیتی کلیدی بشمار می‌رود و مثلاً اصل پوشش وی در کار آدولف لوس تأثیر اساسی داشت (نگاه کنید به Frampton, 1980: 94) - در کتاب «دستیل»^۲ خود، به بحث معماری‌های آغازین و سیر تکاملی معماری می‌پردازد؛ اما این بار وی بجای رجوع به فرم‌ها به عوامل پدیدآورنده فرم و بالاخص ذهن و فعالیت انسانی اشاره دارد؛ او بجای ارجاع فرمی به یک کلبه اولیه فرضی یا غار و چادر (چنان‌که گواتمه دو کوئینسی مطرح کرد - گروت و وانگ، ۱۳۸۴)، یک کلبه بومی واقعی - کلبه بومی جزایر کارایب - را در کتاب خود تحلیل می‌کند و عناصر چهارگانه پدیدآورنده معماری (توده، آتشدان، حصار و سازه برپادارنده) خود را در آن مطرح می‌کند (Hvattum, 2006). به این صورت، در دیدگاهی که تکامل تدریجی و رشد بیولوژیک را یک اصل علمی و ارزش می‌شمرد، دیدگاه سمپر که اصالت را از فرم‌های تکامل یافته در طی تاریخ به سمت فعالیت (مراسم زندگی) انسان متوجه می‌کند، این امکان تئوریک را فراهم می‌آورد که فرم‌های بی‌سابقه (که از روند تکاملی حاصل نیامده‌اند) نیز با استاد به تناسب با فعالیت‌های انسانی بتوانند در دیدگاه علمی نوین مطرح شوند.

نمونه دیگری از این استفاده تئوریک از معماری بومی برای توجیه مدرنیسم، در گرایش‌های مارکسیستی مدرنیست‌ها جلوه گر می‌شود. با اوج‌گیری مارکسیسم در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن

این بحث تئوریک را فراتر از «پناهگاه» (با همه وسعت مفهومی که باشلار از آن افاده کرده) می برد؛ اما همو (برغم اصراری که به عدم تفکیک میان معماری بومی و مونومنتال دارد و سخت با راپاپورت در این زمینه مخالف است) وقتی به بحث پدیدارشناسی سکونت وارد می شود، باز هم نخستین ارجاع های وی به معماری بومی است و آن را نقطه شروع حرکت قرار می دهد (نگاه کنید به نخستین مثال ها در Norberg Schulz, 1976 و نیز شولتز، ۱۳۸۱).

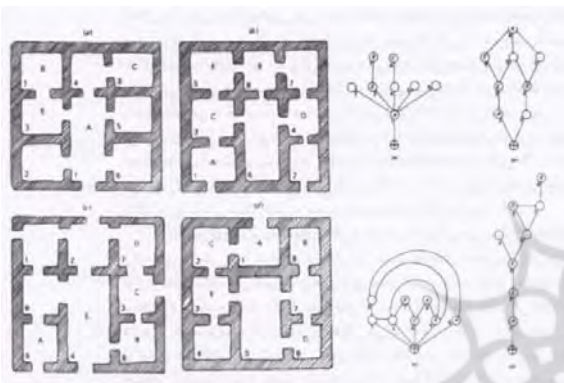
گرایش های معناشناسی، روانشناسی فضا و علوم رفتاری، با توجه به جا افتادگی داروینسم در علوم تجربی، برای تبیین هایی که ظاهر علمی مستحکمی داشته باشد، بناچار باید بسراغ اشکال اولیه زندگی کالبدی بشر می رفتند و صحت تئوری های خود را در مورد آن ها اثبات می کردند تا بعد از آن بتوانند آن را در دوره معاصر تعمیم دهند. تلاش های افرادی مانند جنکز و برادبنت برای تطبیق الگوهای زبان شناسانه ادراک معنا بر معماری و رجوع آنان به آراء اومبرتو اکو و چامسکی، همان ارجاعات بومی مطرح در آن نظریات را به عنوان نقطه آغاز در بر دارد که مبنایی نظری را برای تاریخی گرایی پست مدرن در معماری فراهم می کند. از دید آلدوروسی که از پیشگامان پست مدرن محسوب می شود موطن مصنوع به دیرینگی تاریخ بشریت است و معتقد است که در روستاهای نوسنگی انسان بر پایه نیازهای خود، نخستین دگرگونی ها در طبیعت را انجام داد و نخستین فرم و نخستین گونه های مسکونی درحین این دگرگونی ودگردیسی پدیدار شده اند. همچنین تأکید داشت که همه فرم های معماری را می توان به یک گونه ارجاع داد. به گفته او این ارجاع به یک گونه، ضرورتی منطقی در عملیات طراحی بوده، بدون آن نمی توان از یک فرم سخن گفت؛ و گونه، ثابتی است که در همه چالش های طراحی و فرآورده های معماری با آن سروکار داریم (پاکزاد، ۱۳۸۹: ۳۴۶-۳۴۸).

معماری می شود، ارجاع هایی - نه تاریخی - بلکه اصالت جویانه، به اشکال نخستین زندگی و حالات بدوی انسان دارد. نمونه متقدم این امر در وجه شاعرانه تئوری سمپر (که در بالا اشاره شد) مطرح شد. اما، در قرن بیستم، این نگاه با استفاده از روانشناسی یونگ که با تأکید خود بر خاطره جمعی، وجود این گونه اصالت ها را در ضمیر ناخود آگاه برای بسیاری از نظریه پردازان به یکی از مسلمات در مورد انسان تبدیل کرد، ارجاع به لحظات نخستین تولد و زندگی فردی (طفولیت فردی) و اشکال نخستین سکونت (طفولیت اجتماعی و کالبدی) را در سر لوحه کار برخی هنرمندان و معماران قرار می دهد. اندیشه مکانی برای «خود» چیزی است که حتی پیش از پایان مدرنیسم و در اوج آن، سه فیلسوف و متفکر غیرمعمار این دوران (بین مدرن و پست مدرن) را به ساخت کلبه هایی وا می دارد که اگرچه از اندیشه فیلسوفانه قرن بیستم برآمده؛ اما شباهت کاملی با معماری بومی مناطق مورد نظر دارد: برج کارل یونگ، کلبه هایدگر و خانه ویتگنشتاین، چنین حالت بدوی را القا می کنند؛ این تجربه گرایی را حتی دو تن از پیشروان معماری مدرن نیز انجام داده اند که ماحصل آن دو اثر بومی و بدوی از آلتو (یک سونای فنلاندی با تنه های نتراشیده درخت) و یک کلبه روستایی از لوکوربوزیه (کابانون در کاپ مارتین^۳) با ظاهری مشابه است (Samuel & Menin, 2006).

این گونه رجوع به اشکال اولیه و بومی معماری برای تبیین بُعد شاعرانه معماری - که یک ویژگی اساسی در تبیین های تئوریک معماری پس از مدرن است - در اثر مشهور گاستون باشلار - تغزلات فضا^۴ (منتشره در ۱۹۵۸) - به خوبی به ظهور می رسد؛ جایی که تبیین وی از بدوی بودن مفهوم «پناهگاه» رویایی انسان، او را به ضرورت تجربه کلبه ساده روستایی برای هر فیلسوف پدیدارشناس می رساند. (Bachelard, 1994: 50) با این که نوربرگ شولتز،

رویکردها به معماری بومی در نظریه‌پردازی مدرن معماری

بومی، متکی بوده است. در کتاب اولی‌ای که در تبیین این تئوری منتشر شد، فصلی به گونه‌های ابتدایی زندگی و تطبیق تئوری بر آن‌ها اختصاص یافته و نویسندگان نیز اذعان دارند که «هر تئوری عمومی باید به سراغ پایه‌ها برود» (Hillier & Hanson: 176) نگاه کنید به فصل پنجم که ویژه معماری بومی است). به طور مثال هیلیر و هسن در یک پژوهش عملی، پلان‌های همکف یک بنای بدوی را به شکل نقشه-های گاما در آورده است (تصویر ۵).



در این نقشه‌ها هر اتاق را به شکل دایره‌ای نشان تصویر ۵- از کتاب منطق اجتماعی فضا نوشته هیلیر و هسن: پلان‌های همکف (سمت چپ) به شکل نقشه-های گاما (سمت راست) خلاصه شده‌اند. این نقشه‌ها الگوهای همجواری فضاها را نشان می‌دهند. با در نظر گرفتن «عنوان» عملکردی هر فضا و فضاهای متوالی شروع شده از روی بنا، الگوهای همجواری و ارزشهای اجتماعی مربوط به هر یک در مجموعه‌ای از پلان‌ها قابل بررسی و تعریف است. (منبع: گروت و وانگ، ۱۳۸۸)

می‌دهند که خطوط منشعب از آن بیانگر ورود و خروج به فضا است. با این گونه ساده کردن فضا، الگوهایی پدید می‌آید که بر اساس آنها برخی از باورهای اجتماعی یک فرهنگ که از طریق پلان قابل دریافت نیستند، آشکار می‌شوند (گروت و وانگ، ۱۳۸۸: ۳۰۵). این تئوری در رجوع به معماری بومی، بدنال یافتن ابزاری است برای مندرج کردن هر فرهنگی که مطلوب تلقی شود (چه بومی و چه مدرن)

از دیگر مثال‌هایی که می‌توان در این باره ذکر کرد مدرسه معماری تاریخی-تکاملی موراتوری در ایتالیا است که از پیروان نگرش تاریخی-تکاملی به محیط مصنوع و معماری است و حل بحران هویت معماری را در ارجاع به معماری گذشته و تاریخ معماری بناهای بومی را مرجع اصلی خود می‌دانند و در این نگرش ارزش‌های گونه‌شناسی بستگی مستقیم به نحوه انتقال تجربیات گذشتگان به معماران به وسیله‌ی ضمیر ناخودآگاه دارد (معماریان، ۱۳۸۶). همچنین است که در این رویکرد معماری بومی از یک فرهنگ مشخص محلی سخن می‌گوید. فرهنگی که به دست مردم همان محل شکل می‌گرفت، رشد می‌کرد و در رویدادهای سخت نیز تحت تأثیر قرار می‌گرفت؛ اما به وسیله همان مردم با فرهنگ بومی سازگاری می‌یافت (همان، ۱۸۲).

در وجه علمی‌تر موضوع، این همان اتفاقی است که دستکم، در بخشی از سلسله آثار راپاپورت دیده می‌شود. وی برای تبیین ماهیت ارتباطی فضا، به بنیان‌های فرهنگی معماری روی آور شد که حاصل آن، مطالعاتی گسترده در زمینه رابطه ادراک روانی و ساختار اجتماعی با کالبد در جوامع بومی بود که نتایج آن در کتاب مفصل وی - «جنبه‌های انسانی شکل شهر»^۵ برای جوامع شهری معاصر به خدمت گرفته شد. در حوزه علوم اجتماعی، آلتمن نیز به تجربه مشابهی دست زد و کتاب «فرهنگ و محیط» به این موضوع اختصاص یافت (نگاه کنید به Altman & Chemers, 1980). در این نمونه‌ها، بحث و نظریه طرح شده نخست در مورد محیط‌های بومی موجود در دوران معاصر (در آفریقا، نواحی سرخپوستی و ...) مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس نتایج حاصل در مورد جوامع معاصر غربی اعمال می‌شود.

در دهه‌های اخیر تلاش علم گرایانه هیلیر و همکارانش برای تبیین تئوری نحو فضا، بیش از هر چیز بر نتایج حاصل از انطباق این تئوری‌ها بر معماری

نوستالژی همراه باشد؛ اما از سوی دیگر با تحویل ناپذیری خواست‌ها و نیازهای انسانی در برخی دیدگاه‌ها نیز پیوند دارد. این نگاه الگویی، پیش از آن که وجه تئوریک داشته باشد، واقعیتی است که در جهان خارج وجود دارد و اشکال بومی ساخت، همچنان در نقاط بسیاری از جهان ساخته می‌شود (مثلاً نگاه کنید به Rappoport, 2006)؛ بعلاوه در مقابله با بحران کمبود مسکن در جوامع فقیرتر، راه‌حل‌های بومی بدلیل سادگی، ارزان بودن و امکان اجرا بدست خود مردم، همواره به عنوان یک گزینه مطرح هستند و این امر در مواقع فاجعه‌های محیطی، معماری بومی را به عنوان راه‌حلی مهم برای مقابله با بحران سرپناه پیش‌رو می‌نهد (Davis, 2006)؛ اما بجز این موارد که نوعی ضرورت بیرونی، تداوم استفاده از فرم‌ها و تکنیک‌های ساخت بومی را تجویز می‌کند، در کل دوره تاریخی مورد بحث، نوعی «خواست» و «طلب» برای این الگوها در میان نظریه‌پردازان و دست‌اندرکاران طراحی معماری وجود داشته است که جدای از نظرگاه مردمی و نیازهای آنان، مطرح شده است که این بخش بیشتر به این موضوع نظر دارد.

لیدمان اصولاً ریشه منطقه‌گرایی و بوم‌گرایی را در اندیشه تکامل بیولوژیکی موجودات زنده (داروین‌یسم) می‌بیند. این نگاه از یک سو در تقابل با خردگرایی مطرح می‌شود که با نگاهی دکارتی، عالم را از چارچوب منطق می‌نگرند و اصالت را در ذهن قرار می‌دهند و «تجربه‌گرایی» - در مقابل - به اصالت عینیت موجود جهان که در روندی تدریجی با انتخاب اصلح تکامل یافته معتقدند. این امر تجربه‌گرایی و دنباله‌روهای آنان در علوم و معماری را به قایل شدن نوعی «اصالت علمی» در پدیده‌های مصنوع بومی و بدوی می‌رساند و آنان آن را واجد نوعی منطق ریشه‌دار عملکردی می‌نگرند. ثمره این اعتقاد به جاری بودن تکامل بیولوژیکی در عرصه مصنوعات

در جامعه؛ و در این راستا دو هدف را دنبال می‌کند، یکی اثبات خود موضوع فوق - امکان انتقال فرهنگ از طریق کالبد و روابط فضایی - به گونه‌ای استقرایی (چرا که در معماری بومی کلیت فرهنگ آشکارتر از جوامع معاصر و نیز تثبیت شده‌تر است) و دیگر، ارایه راه‌حلی معاصر برای دموکراتیک کردن ساختار پنهان جامعه متأثر از روابط مصرفی و سرمایه‌داری با روشی «غیرمداخله جویانه» در روابط اجتماعی: «آغاز ساخت چنین سیستمی [یک جامعه دموکراتیک مانند جوامع بومی]، ... متضمن بازگشت به گذشته نیست: تنها آن قوانینی که جامعه را به فرم‌های فضایی‌اش مرتبط می‌کنند، تغییرناپذیرند و هیچ مسیر طولانی مدت دیگری وجود ندارد.» (Hillier & Hanson: 268).

بطور خلاصه این نوع ارجاع به معماری بومی - به عنوان مصنوعی ابتدایی بدست بشر - در بطن خود عدم امکان تداوم آن را در دوران معاصر دارد و تنها دستاویزی است که نظریه جدید به کمک آن و با استفاده از پذیرفتاری علمی تکامل تدریجی، قابلیت یا ضرورت خود را برای شکل‌دهی به محیط انسان به اثبات می‌رساند. به این صورت نوع انتخاب «گونه اولیه» نیز بستگی به مقصدی دارد که محقق در پی اثبات آن است؛ رجوع به فرم تصویری اولیه در کار لوژی، در کشاکش بحث‌های سبکی آکادمی سلطنتی صورت می‌گیرد، در حالی که رجوع به اشکال بومی موجود در نواحی دور افتاده، در دوران سلطه علم ژنتیک، به معنی ارجاع به ژن‌های اصیل (جنوتایپ‌های دستکاری نشده) در کار هیلیر و هنسن است.

اصالت الگویی

منظور رویکردی است که معماری بومی را به عنوان یک شکل قابل تکرار (به صورت کامل یا در برخی وجوه) در دوران معاصر می‌نگرد و نگاه تاریخی و این که «دیگر زمان آن گذشته» را نسبت به این معماری نفی می‌کند. این نگاه می‌تواند با نوعی

رویکردها به معماری بومی در نظریه‌پردازی مدرن معماری

خود در ایجاد فضای زندگی خود دخالت داشته باشند، ارجاع به معماری بومی از جنبه‌ی مشارکت را پیشنهاد می‌کند (نگاه کنید به بنه ولو، ۱۳۸۴).

اما بخش دیگری از این گرایش به معماری بومی، وجهه‌ی اجتماعی کمتری دارد. در «منظرپردازی»^۹ انگلستان که هیچگاه معماری کلاسیک را به عنوان یک «سبک خودی» نپذیرفتند، تکیه بر کیفیات آزادانه‌ای است که منظر طبیعی، بلحاظ فرم‌های غیرهندسی و بی‌قاعده ایجاد می‌کند. این امر دارای اصالتی روانشناسانه در آرامش بخشی به انسان دانسته می‌شود و هدف طراحی، رسیدن به منظره‌ای طبیعی و بکر شمرده می‌شود که همین امر، کسانی مانند سوان^{۱۰} (۱۸۳۷-۱۷۵۳) را به سمت معماری‌های روستایی و بومی که تا پیش از این برای معماران، کمتر مطرح بود، متوجه کرد (Mallgrave, 2005: 64-59). در این نظریه‌پردازی‌ها، تأکید اصلی بر منظر معماری بومی و جلوه‌ی طبیعی آن است. به عنوان مثال داوینگ در مقاله‌ای در ۱۸۵۰، معماری روستایی را در تقابل کامل با سبک‌ها مطرح می‌کند و به ستایش سادگی و همخوانی آن با طبع طبیعی انسان روستایی می‌پردازد (Downing, 2007) و کتاب‌های متعددی محتوی طرح‌های ویلایی با ظاهر روستایی (از نمونه‌های بسیار ساده کلبه بومی، تا نمونه‌های کلاسیک‌تر) منتشر می‌شود که گرایش منظرپردازی را تثبیت می‌کند و تحت نام «کلبه» یا ویلا، خانه‌هایی با ظاهر بومی را برای افراد شهرنشین که خواهان بازگشت به «سنت» و زندگی در حومه شهرها هستند، ارائه می‌کند. در این طرح‌ها سه ویژگی کلبه بومی انگلیسی، رعایت و بر آن تأکید می‌شود: صمیمیت با طبیعت، استفاده از مصالح بومی و عدم تظاهر. این ویژگی را یکی از پیشگامان منظرپردازی قرن نوزده انگلیس چنین وصف می‌کند: «مسکن‌های ساده و پیش پا افتاده با حس خانگی و اصیل، در چشمان ما بیش از قصرها و قلعه‌ها جذابیت دارند» (Maynard, 2005: 172).

بشر، آراء کسانی چون ویوله لودوک و فرگاسون^۶ در تحلیل معماری است (Steadman, 2008 فصل ۶) که در کنار نوستالژی و غم غربت طبیعت، به ظهور نوعی بوم گرایی در شکل جستجوی گونه‌های اصلی، در معماری اواسط دوران صنعتی می‌انجامد.

نگاه دیگر به معماری بومی را می‌توان در گرایش به معماری روستایی و مطالعه و تکرار آن در قرون هجدهم و نوزدهم دید، بویژه در انگلستان و آمریکا که اکثریت مردم در آن روستانشین هستند، پی گرفته می‌شود. این گرایش، بازگشت به زندگی شبانی را توصیه نمی‌کند؛ اما فرم‌های کالبدی آن را واجد اصالت می‌داند.

بخشی از موضوع مربوط است به روند شهرگریزی و آرمان‌خواهی‌های سوسیالیستی، که در آن صورت‌های اولیه و طبیعی زندگی، از یک نقطه آغاز به یک ایده‌آل بدل می‌شود و در نوشته‌های راسکین، از حد منظرپردازی صرف، به سمت مسایل اجتماعی، کشیده می‌شود که با نوعی نوستالژی نسبت به زندگی طبیعت گرای پیشاصنعتی همراه است. به عقیده جان راسکین^۷، معماری با چگونگی اجتماعات اولیه پیوستگی دارد و توجه به سوابق تاریخی از مقام هنر جدایی‌ناپذیر است (بنه ولو، ۱۳۸۴). در جنبش هنر و صنایع دستی که به پیروی از راسکین، آغاز می‌شود و اصالتا جنبشی سوسیالیستی است، برداشت الگویی و کپی برداری فرمی از آثار بومی، تداوم می‌یابد (مثلاً در "Red House" که در اصل خانه‌ای روستایی و بومی است و ویلیام موریس هم در طراحی آن همکاری داشت - Mallgrave, 2005: 172)، اما در حوزه تئوری‌هایی که جنبش، ارائه می‌کند، موضوع به سمت اصالت مدلی محیط بومی کشیده می‌شود (که موضوع بخش بعدی است)؛ از جمله، ویلیام موریس^۸ نیز که از همفکران راسکین است در زمینه معماری به همبستگی میان فرهنگ و زندگی به طریقه مدرن معتقد است و در رابطه با این که مردم

مقیاسی بزرگ‌تر نسبت به بومی‌گرایی که فرم‌های معماری گذشته را به دلیل پاسخ به نیازهای اصیل امروزی و به ویژه نیازهای کارکردی اقتباس می‌کند و تطبیق نزدیک بنا با محیط و تلاش آگاهانه برای استفاده بهینه از منابع و مصالح بومی و فرصت‌های منطقه‌ای از نمودهای آن است (شایان، ۱۳۸۷: ۱۲۸).

نگاه «حسن فحیحی» در این رابطه، یک الگوبرداری کامل از فرم معماری و شکل زندگی بومی است؛ اما نه در وجه نوستالژی، بلکه با در نظر گرفتن زندگی روستایی به عنوان یک «واقعیت» موجود که ضرورتی به تغییر آن نیست و باید حفظ شود؛ نگاه فحیحی از این لحاظ با ویوله‌لودوک قابل مقایسه است؛ مثلاً وی در مورد آشپزخانه در خانه‌های غورنای جدید، نخست به مطالعه نحوه عمل آشپزخانه روستاییان می‌پردازد و سعی می‌کند با «تقلیدی اصلاح طلبانه» آن را بهینه و نه بروز، کند (فحیحی، ۱۳۷۲).

در دو دهه اخیر با مطرح شدن معماری پایدار، نگاه به معماری بومی، به عنوان موجودیتی که هم می‌تواند دارای الگو و هم مدل (که بحث بعدی است) برای معماری معاصر باشد، مطرح شده است. در این راستا می‌توان کل رویکردهای معماری پایدار را در دو دسته قرار داد که یک دسته مستقیماً از الگوهای معماری بومی استفاده می‌کند و یکی، گاه از مدل‌های آن بهره می‌برد.^{۱۶} برای تشریح بهتر این دو رویکرد، دو نمونه از دنیای زنده را بررسی می‌کنیم:

«شاپرک»ها موجوداتی هستند خونسرد و حساس به محیط که سرعت نسبت به تغییرات محیطی عکس-العمل نشان می‌دهند. به عکس، «فیل»ها محیط موجوداتی خونگرمند که اگرچه در برابر تغییرات عکس‌العمل نشان می‌دهند، اما این عکس‌العمل بسیار کند است. ساختمان‌های دارای پوسته‌های ظریف و معمولاً تحت کنترل سیستم‌های خودکار را می‌توان به «شاپرک»ها تشبیه کرد، چنین ساختمان‌هایی نیازمند تمهیدات تکنولوژیکی پیشرفته‌اند یا به

۲۰۰۷). این رویکرد در فرهنگ آلمانی و اسکاندیناوی اوایل مدرن (انتهای قرن نوزدهم) منجر به نوعی منطقه‌گرایی در معماری مسکونی و بازگشت به سبک‌های بومی خانه‌سازی شد که نه از سوی روستاییان، بلکه از جانب هنرمندان و روشنفکران، آغاز شد و به لحاظ سبکی نوعی رمانتیسیسم بشمار آمد. آنان بویژه در فرم و مصالح، به شیوه‌های بومی، روی آور شدند و این راه حلی برای نوحواهی در سبک زندگی (سبک زندگی شهری کلاسیسیسم) که بنمایه مدرنیته بود، دانستند که نمونه مهمی از آن در منطقه کارلیا^{۱۱} در فنلاند که مدوای نخستین قبایل پیش از تاریخ فنلاند بود، و نیز در سوئد با الگوبرداری از منطقه دالارنا^{۱۲} جلوه‌گر شد (Miller Lane, 2007). با این حال، به طور کلی پس از قرن نوزدهم، این نگاه به معماری بومی، با تفوق مدرنیست‌ها، بالخصوص در اروپا تا زمان نمایشگاه معماری بدون معمار، به عقب رانده می‌شود و آنجاست که دوباره مطرح می‌گردد.

در تاریخ‌گرایی پست مدرن و نیز منطقه‌گرایی جدید، ردپای این نگاه به معماری بومی را می‌توان دید. گاه این امر صرفاً بواسطه عامه‌پسندی طرح‌های بومی (بدلایی مانند حس نوستالژیک یا حتی تبلیغات) مطرح می‌شود که پست مدرنیسم پس از کتاب ونتوری (آموختن از لاس و گاس)، برای آن اعتبار خاصی قایل شده است. نمونه‌ای از این امر، با ارجاع به معماری بومی آمریکا (مثلاً چیزی شبیه معماری دوران مستعمراتی)، از سوی دوانی^{۱۳} و زایبرک^{۱۴} که بنیان‌گذار نوعی سنتی‌گرایی در طراحی شهری (TND)، بوده‌اند، در آمریکا پی گرفته شده است و البته بدلیل همین سطحی‌نگری از سوی نظریه‌پردازی مانند «اسکالی»^{۱۵} مورد انتقاد قرار گرفته است (Grant, 2006: 56). اما نگاه عمیق‌تری به موضوع را می‌توان در بحث منطقه‌گرایی دید. منطقه-گرایی یک رویکرد به معماری بومی است، در

رویکردها به معماری بومی در نظریه‌پردازی مدرن معماری

چامسکی و با رویکردی نظریه پردازانه به جوامع بومی شکل می‌گیرد و همین ویژگی، برخی ساختارگرایان حوزه معماری را نیز متوجه معماری‌های بومی می‌کند. الکساندر در کتاب اولیه خود، به این موضوع اهمیت زیادی داده است و معتقد است که اگر آثار مصنوع را به دو دسته خودآگاه و ناخودآگاه از لحاظ طراحی تقسیم کنیم، آثار بدوی و بومی که در زمرة ناخودآگاه‌ها قرار می‌گیرند، ذاتاً «درست» و «ارزشمند» هستند. وی این «درستی» را به تدریجی بودن تکامل آنها نسبت می‌دهد و در کتاب «یادداشت‌هایی بر ترکیب فرم»^{۱۸} در جستجوی روش خودآگاهی است که همان کیفیت تدریجی را در خود محقق کند (Steadman, 2008: فصل ۱۲).

با این حال، تلاش‌های نزدیک‌تر به نظریه ساختارگرایی را کسانی شکل می‌دهند که در جستجوی معادل ژرف‌ساخت‌های زبان‌شناسانه در معماری برمی‌آیند. در این میان دو نگاه در میان معماران مقابل هم قرار می‌گیرد: آن‌ها که ژرف ساخت‌ها را در عینیت مادی اشیا و مستقل از فرهنگ می‌بینند و به لحاظ نظری دنباله‌روی خردگرایان دکارتی هستند. آیزنمن با ارایه نقطه و خط و صفحه به عنوان عناصر ساختاری معماری و تلاشی که برای ارایه یک منطق درون شیئی معماری دارد، (مثلاً نگاه کنید به Hays, 1998: 522-3)، نمونه بارز این دسته است که بلحاظ انسان‌شناسی نیز نهایتاً در حوزه پساساختارگرایی واقع می‌شود که ذات انسانی را نفی می‌کند و هرگونه ساختار را منحصر به «گفتمان» می‌داند که آن ساختار به آن متعلق است و خارج از آن، نه تداوم زمانی دارد و نه مکانی؛ بنابراین دیکستراکتیویست‌ها نیز به بدویت رجوع می‌کنند، اما بدویتی پیشاذهنی و در نقطه صفر و مرز انسان و حیوان، آنجا ناخودآگاه پیش انسانی انسان مبدأ قرار می‌گیرد و نه روند تکامل تاریخی وی به عنوان یک گونه زنده. اما آنان که در حوزه استراکچرالیزم باقی

عبارت دیگر «های - تک» هستند. دسته دوم که ساختمان‌های بومی و سنتی در بسیاری نقاط جهان، عمدتاً به این دسته تعلق دارند، ساختمان‌هایی حجیم (مانند «فیل») با ظرفیت حرارتی عظیم هستند که نوسانات بزرگ اقلیمی به کندی بر محیط داخلی آنها تأثیر می‌گذارد. ساختمان‌های «فیل» مانند از دوران‌های اولیه سکونت بشری شناخته شده، با انسان همراه بوده‌اند و آزمایش زمان، کارآیی آنها را در ارتباط با طبیعت و اقلیم ثابت کرده است؛ اما ساختمان‌های «شاپرکی» - به یک معنا- تنها در نیمه دوم قرن بیستم و به همراه پیشرفت‌های تکنولوژیکی ایجاد شده‌اند. استدمن این نکته را طرح می‌کند که حتی در دنیای کنونی، در بدترین شرایط اقلیمی، معماری بومی است که پاسخگوی نیازهای انسان است، حال آن‌که معماری مدرن شده، حتی در نواحی معتدل آب و هوایی برای تنظیم شرایط محیطی از خود ناکارآمدی نشان می‌دهد (Steadman, 2008: 166: پانوش^{۱۷}).

اصالت مدلی

این نگاه معماری بومی را بواسطه تصویری ضمنی از وجود برخی اصول ثابت در انسان یا طبیعت، مورد نظر قرار می‌دهد، منتها فرق آن با رویکرد اول آن است که رویکرد قبلی، عینیت موجود در معماری بومی را قابل استفاده در دوران حاضر می‌داند، در حالی که در این نگاه، معماری بومی حاوی «الگوهای اصیل» به صورت کد و رابطه و نه شکل ظاهری است که می‌تواند یا باید، در هر زمان بکار رود و این خاصیت در معماری بومی از «دست‌نخوردگی» یا ارتباط بی‌واسطه متصور در آن با ناخودآگاه انسانی یا طبیعت و فیزیولوژی انسانی، نشأت می‌گیرد و بلحاظ روش، ساختارگرایانه است.

اندیشه مدلی و مدلسازی اصولاً با کارهای ساختارگرایان در نیمه قرن بیستم تئوریزه می‌شود. ساختارگرایی با مطالعات زبان‌شناسانه لوی اشتراوس و

می‌دهد و نه اصالت ذاتی، اما نتایج ضمنی بررسی هیلیر، به ارزش مدلی معماری بومی، منتهی می‌شود (اگرچه وی اصرار دارد که «معماری بومی» اصلاً معماری نیست چون فاقد عنصر خودآگاهی است) به بیان «هیلیر» (Hillier, 2007: 196): «دانش اجتماعی [دانش ناخودآگاه آحاد جامعه به ویژگی‌های جمعی خود] به طرق گوناگون در فضای مسکونی مندرج می‌شود، اما مهم‌ترین آن از طریق «همپیوندی» - که چیدمان تحقق یافته پلان است - می‌باشد. به محض این که ما بتوانیم الگوهای عمومی را در میزان همبستگی «عملکرد»ها یا «برچسب»های مختلف در نمونه‌ای از مسکن‌ها تشخیص دهیم، آنگاه تردیدی نیست که ما با جنوتایپ‌های فرهنگی، کاملاً به شکلی ابژکتیو (یعنی بلحاظ ویژگی‌های اشیاء) سروکار پیدا کرده‌ایم که بعدی فضایی یافته‌اند - یعنی با دانشی اجتماعی که شکلی فضایی پذیرفته است.» سپس چنین مطرح می‌شود که «همپیوندی فضایی»، تشکیل دهنده یا ایجاد کننده نوعی دانش ناخودآگاه درباره فرهنگ است (و نه نمایاننده آن) که به حوزه الگوهای زندگی روزمره تعلق می‌پذیرد و دانشی درباره آنهاست (ibid, 197)؛ اصالت زمانی مندرج در این فرض و اندراج تدریجی دانش مزبور در کالبد، اصالت نمونه‌های بومی تداوم یافته تا دوران معاصر را مورد تأکید قرار می‌دهد. این اصالت مدلی معماری بومی را به عنوان یک سیستم الگو، راپاپورت مفصلاً شرح و بسط می‌دهد (نگاه کنید به Rappoport, 2006).

در معماری پایدار و رویکردی که از آن به شاپرکی تعبیر شد، اگرچه گرایش‌های بیونیک بر رجوع به معماری بومی غلبه دارد، اما مواردی چون استفاده از مدل کار بادگیرها در ساختمان‌های های-تک یا استفاده از ساخت درون زمینی برای حفظ انرژی یا حیاط‌های مرکزی با ارجاع به معماری بومی یا سنتی است که حاصل می‌شود. در این زمینه نگاه

می‌ماند و ذات انسان را نفی نمی‌کنند، بدلیل همین پذیرفتن اصالت ذات انسانی، بلحاظ تئوریک، بدویت و بومی بودن را محتوی کدهای اصیل انسانی می‌شمردند که به بیان هیلیر، «جنوتایپ»هایی را در بر دارد که در سطح پدیده و در طول زمان متکثر شده‌اند و این تکثر، فنوتایپیک و در اثر شرایط محیطی است (برای نمونه نگاه کنید به Steadman, 2008: 78-9). از ساختارگرایان اولیه در حوزه معماری، «الدوفان آیک» مستقیماً به مدلسازی از معماری بومی آفریقا می‌پردازد وی با تحقیق بر روی شناخت اقوام بدوی و معماری کهن، معماری بدوی را نماد و بازتاب شیوه-ای از زندگی می‌داند که از لابه‌لای نشیب و فرازهای تاریخ در طول قرن‌ها به ما رسیده است و در خصلت-های ازلی و ابتدایی انسان و جهان ریشه دارد و بر این باور است که می‌توان نور را در کهنه جستجو کرد و شرایط قدیمی را همیشه معتبر می‌دانسته، (پاکزاد، ۱۳۸۹) وی در تجربه خود در دهه ۱۹۵۰ در مورد زندگی و محیط مردم بومی صحرای آفریقا (قبیله دوگان)، دو دستاورد مهم حاصل می‌آورد: نخست آنکه وی به جنبه‌های روانی زندگی انسان و مفهوم شاعرانه سکونت توجه کرد که راه وی را از عملکردگرایی مکانیکی مدرنیسم جدا نمود و همچنین به کشف یک نوع کیهانشناسی وحدت‌گرا در معماری بومی آفریقایی و دیگر امور زندگی ایشان موفق شد که پایه‌ای شد برای تئوری خاص ساختارگرایانه وی که وحدت ساختاری را میان تمامی مصنوعات یک جامعه (از کوچکترین ابزار تا خانه و شهر) مطرح می‌کند و این را در یگانگی کیهان‌شناسانه موجود در مصنوعات قبیله دوگان (از سبد، تا خانه و سازماندهی دهکده) یافت و در طرح مسکونی «اورفاناژ»^{۱۹} بکار برد (Coleman, 2005). در دهه‌های اخیر، اگرچه تئوری نحو فضا، اصالتاً علم گراست و محیط کالبدی بومی را از لحاظ اصالت اولیه (آن طور که در بالا آمد) مورد بررسی قرار

رویکردها به معماری بومی در نظریه‌پردازی مدرن معماری

خارج می‌کند (نگاه کنید به سخنرانی موریس در ۱۸۸۱، نقل شده در Mallgrave & Contandriopoulos, 2008: 8-9) و در این روند است که به ساخت توسط مردم و بالنتیجه صنایع دستی، روی آور می‌شود. - اگرچه در حوزه معماری، وی چندان پیش نمی‌رود. یک نگاه به طراحی مردمی، آن چیزی است که در کار «فتحی» دیده می‌شود که برداشت کاملی از فنون و فرم‌ها و شیوه زندگی بومی است و برای مردمی بکار می‌رود که همچنان آن شیوه زندگی را ادامه می‌دهند. اما نگاه دیگر به این مقوله، استخراج ویژگی‌های ساختاری در فرآیند تولید معماری بومی است که آن را برای مردم عادی، مشارکت‌پذیر ساخته است. نمونه این موضوع را در بوم‌گرایی مشارکتی «والتر سگال^۱» می‌توان جستجو کرد. سگال روشی را برای خانه سازی ابداع کرد که در آن از مشارکت مردم معمولی با مهارت‌های معمولی همان مردم استفاده می‌شد و ساخت و ساز نیز با استانداردها و ضوابط متداول مطابقت داشت که از آن به عنوان معماری بومی جدید یاد می‌شود و در آن صرفاً از فرم‌های اقتباس شده از معماری بومی استفاده نمی‌شود و به قولی، بومی‌گرایی آرایشی نیست، بلکه در آن احساس واقعی بومی بودن را می‌توان دریافت کرد (Towers, 1995).

بوم‌گرایانه کریستوفر دی^{۲۰}، رویکردی چندجانبه به ویژگی‌های ساختاری معماری است. اگرچه نمونه‌های عملی وی، به سمت منظرسازی بومی (برداشت الگویی) گرایش پیدا کرده است، اما از لحاظ تئوری، تأکید وی بر عبارت «فضاهای سلامت‌بخش» و توسعه مفهوم سلامت به جنبه‌های روانی، او را از آنچه خودش «نوبوم‌گرایی» خوانده است و نگاهی الگویی به ویژگی‌های معماری بومی دارد، جدا کرده است. در بررسی نظری وی، سازش فیزیولوژیک و روانی انسان با اقلیم و بوم، کلید «سلامت» است که این امر در معماری‌های بومی محقق شده و وی در روندی منطقی به نتایج مشابه و اصلاح شده‌ای از آن می‌رسد (نگاه کنید به Day, 2004).

طراحی مشارکتی که در دهه‌های اخیر توجه معماران را به خود جلب کرده و بواسطه تأکید بر مشارکت مردمی در معماری پایدار - مثلاً بیانیه «آرمان ۲۱» - جایگاه ویژه‌ای یافته است، از یک منظر به عنوان فرآیندی بومی در مقابل معماری حرفه‌ای طرح می‌شود (نگاه کنید به مقاله لاورنس که مشارکت در طراحی و ساخت را به عنوان یک ویژگی معماری بومی که در معماری جدید، با موانع نهادی بسیاری مواجه است، مطرح می‌کند - Lawrence, 2006).

ریشه‌های تئوریک گرایش به طراحی مشارکتی نیز که به قرن نوزدهم و نظرات ویلیام موریس و پیروانش باز می‌گردد، رویکردی بوم‌گرایانه دارد.

موریس در تبیین گرایش به صنایع دستی و الگوهای فرمی دوران پیش از صنعتی، بدنبال نوع خاصی از فرم نیست؛ بلکه بدنبال کیفیتی همه‌فهم در فرم است که آن را از انحصار نخبگان خارج کند و طراحی معماری و هنری را به نوعی محصول دموکراتیک تبدیل کند. از این‌روست که در نظر وی دهکده قبایل زولو در افریقا و کلبه برفی بومیان گروئنلند، نمادی از آزادی محسوب می‌شوند، آزادی که انسان را از وابستگی به سبک‌های انحصاری

تصویر ۶- جمع‌بندی سه رویکرد نظری بررسی شده به معماری بومی در نظریه‌پردازی مدرن معماری

نوع ارجاع تئوریک به معماری بومی	مفهوم رویکرد	جنبه مطرح از معماری بومی	دوره تاریخی رواج این رویکرد	نمونه نظریه‌های واجد این رویکرد در معماری
اصالت مبدئی	استفاده استنادی از معماری بومی	بدوی و اولیه بودن خود کالبد، رابطه آن با انسان، اقلیم یا ...	تمام دوران نظریه پردازی مدرن	نئوکلاسیسیزم، مدرنیسم، تئوری نحو فضا
اصالت الگویی	استفاده از عینیت موجود معماری بومی	فرم‌ها، کیفیات فضایی، تکنولوژی ساخت، جنبه‌های اقلیمی و ...	دوران انقلابات صنعتی (به عنوان جریان مخالف) و دوره بعد از مدرن	جنبش هنر و صنایع دستی، پست مدرنیسم، منطقه‌گرایی، برخی گرایش‌های معماری پایدار
اصالت مدلی	استفاده از ساختارهای مفهومی موجود در معماری بومی	جنبه‌های ساختاری موجود در روابط میان کالبد با اموری مانند ساختار اجتماعی، ویژگی‌های فرهنگی، فطرت انسانی و ...	دوران بعد از مدرن	ساختارگرایی، طراحی مشارکتی، برخی گرایش های معماری پایدار

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

فرهنگی، قابل طرح است و یا صرفاً بلحاظ توجیه نگرش‌های جدید معماری - که خود معماری بومی در آن، عملاً، غایب است - مطرح شده است. اما در مطالعات مثبت‌نگر به معماری بومی در حوزه‌ای که مرتبط تر با حرفه معماری است و زمان زیادی از تاریخ معماری را در بر نمی‌گیرد. تلاش‌هایی که صورت گرفته، بیشتر جنبه‌های شاعرانه و احساسی و (یا در بسیاری موارد) نوستالژیک آن قابل ملاحظه و برجسته بوده و هست و همین امر مقوله‌ی معماری بومی را نه تنها در حاشیه قرار داده، بلکه از نظر علمی نیز جزو مباحث فرعی و دست دومی نشان داده که این مسأله، زیان‌های غیر قابل جبرانی را به این نوع از معماری وارد آورده است. همین امر بسیاری از سیاستگذاران و برنامه‌ریزان را بر آن داشت که کمر به نابودی و تخریب معماری بومی ببندند و جایگزین آن

آن چیزی که حتی تا روزگار کنونی، شکل غالب سکونتگاه انسانی را تشکیل داده است، نه معماری حرفه‌ای یا هنری (که ساخته دست یا فکر معماران است)، بلکه معماری بومی (با هر تعریفی که از آن بشود) است؛ اما در عرصه تخصص‌گرایانه معماری، این شکل از ایجاد سکونتگاه - بدلیل همین نفی نقش معمار - نمی‌تواند در شکل کامل خود پذیرفته شود؛ از این رو غیبت آن در نخستین تلاش‌های نظریه پردازانه معماری که به دوران کلاسیک بازمی‌گردد، توجیه پذیر است. با این همه ما در دوران پس از روشنگری شاهد رویکردهایی خاص به این گونه از سکونتگاه انسانی هستیم که مقاصدی بجز احیای خود آن را دنبال می‌کند. بخشی از این تلاش‌ها تنها جستجوی علمی محسوب می‌شود که یا ارتباط چندانی با عرصه عملی معماری نمی‌یابد و بیشتر در حوزه انسان‌شناسی

رویکردها به معماری بومی در نظریه‌پردازی مدرن معماری

برخلاف بهره‌بردارهای فرصت طلبانه از کیفیات آن برای توجیه مقاصد دیگر، بتواند مزایایی ذاتی و پایدار در آن را بیابد و آن را معادل نیازی اساسی در زندگی انسان قرار دهد. این امر می‌تواند در مدل‌ها یا الگوهای موجود در معماری بومی باشد، اما راه طی شده در شناخت این مدل‌ها و الگوها، تا امروز چندان به سود بقای خود این معماری نبوده است. در این مقاله سعی گردیده است که با استفاده از یک نظم و انسجام علمی و به پشتوانه منابع تئوریک و با یک دید کل‌نگر به بحث پیرامون رویکردهایی به معماری بومی و نظریه‌پردازی‌هایی که صورت گرفته، گامی هرچند کوچک جهت هموارتر کردن مسیر پژوهش تئوریک معماری بومی برداشته شود. از مزایایی که می‌توان به آنها اشاره کرد این است که با چنین دسته‌بندی‌هایی در مورد ارجاعات به معماری بومی در آینده برای طراحان مسأله رجوع به معماری بومی در قالب یک سیستم منسجم و قابل تفکیک خواهد بود و این می‌تواند آغازی باشد برای آن نوع از نظریه‌پردازی که معماری بومی را به عنوان موجودیتی اصیل و قابل دوام مورد نظر قرار دهد.

را معماری‌ای قرار دهند که به زعم ایشان، مطابق با استانداردهای جهانی باشد و این گونه بسیاری از خصلت‌ها و ویژگی‌های پایدار و ازلی که ریشه در فرهنگ‌ها و سنت‌های دیرینه دارد نادیده انگاشته شود. اما این مسأله همچنان مطرح است که اگر معماری بومی و مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفته و می‌گیرد و آراء و اندیشه‌ها و نظریه‌هایی که متفکران و اندیشمندان فلسفه و هنر و معماری و دیگر علوم و رشته‌ها در رویکرد به معماری بومی داشته‌اند در قالب منابع علمی و قوانین و استانداردها نگاشته شود، آیا خود معماری بومی، جایگاهی در معماری روز خواهد داشت یا نه؟ تلاش‌های صورت گرفته در معماری پایدار و بازگشت به تکنولوژی‌های نسبتاً بدوی (مانند خاک) و الگوهای سکونتگاهی شبه بومی (روستاهای اکولوژیک) و نیز رجحان همیشگی شیوه‌های مردمی معماری بومی در مواقع بحرانی و نیازهای شدید اسکان، دستکم، مانع از پاسخ منفی به سؤال فوق می‌شود. اما این امر کافی نیست و اگر معماری بومی بخواهد فرصتی برای بقا در جهان پیش‌رو داشته باشد، نیاز به پایگاهی تئوریک دارد که

یادداشت‌ها

- | | |
|---|-------------------|
| 1- Paul Oliver | 9- picturesque |
| 2- <i>Der Stil</i> | 10- James Soan |
| 3- Cabanon at Cap Martin | 11- Karelia |
| 4- <i>The poetics of space</i> | 12- Dalarna |
| 5- Rapoport, Amos, 1977, "Human Aspects of Urban Form", Pergamon Press, UK. | 13- Duany |
| 6- Fergusson | 14- Plater-Zyberk |
| 7- John Ruskin | 15- Scully |
| 8- William Morris | |

۱۶- این موضوع و مثال متعاقب آن از فصل سوم کتاب "Environmental Design" (Thomas et al. 1998) گرفته شده است.
 ۱۷- یک نتیجه این امر، بازگشت به تکنولوژی‌های ساخت بومی بویژه، ساختن با خاک است که در سال‌های اخیر رواج زیادی در حوزه دانشگاهی یافته است. اگرچه بلحاظ عملی همچنان میلیاردها انسان در خانه‌های ساخته شده از خاک بروش بومی - ساکنند. نمونه‌ای از این تحقیقات در دانشگاه کاسل المان است که با پذیرش اصالت ناشی از تکامل تدریجی در تکنیک‌های خاکی سنتی، به بهسازی آنها پرداخته و کتابی را در ۲۰۰۶ منتشر کرده است (Minke, 2006).

- | | |
|--------------------------------|---------------------|
| 18- Notes on Synthesis of Form | 20- Christopher Day |
| 19- Orphanage 1955-1960 | 21- Walter Segal |

منابع و مآخذ

- ۱- فتحی، حسن، (۱۳۷۲)، ساختمان سازی با مردم. ترجمه علی اشرفی، معاونت پژوهشی دانشگاه هنر، تهران.
- ۲- گروت، لیندا و وانگ، دیوید، (۱۳۸۴)، روش‌های تحقیق در معماری، ترجمه علیرضا عینی فر، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران.
- ۳- لیدمان، سون اریک، (۱۳۸۷)، در سایه آینده، تاریخ اندیشه مدرنیته، ترجمه سعید مقدم، نشر اختران، تهران.
- ۴- نوربری شولز، کریستیان، (۱۳۸۱)، مفهوم سکونت: به سوی معماری تمثیلی، ترجمه محمود امیراراحمدی، آگه، تهران.
- ۵- نورمحمدی، سوسن، (۱۳۸۸)، درک سرشت فضای معماری با تأمل در تشابه فضا در سکونتگاه‌های بومی، رساله دکتری معماری. دانشکده معماری، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران.
- ۶- انصاری، حمیدرضا، (۱۳۸۳)، تأثیر آراء و اندیشه‌های دریدا بر معماری، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۱۸، ۴۹-۶۰.
- ۷- بانی مسعود، امیر، (۱۳۸۶)، پست مدرنیته و معماری: بررسی جریان‌های فکری معماری معاصر غرب، نشر خاک، اصفهان، چاپ اول.
- ۸- معاریان، غلامحسین، (۱۳۸۶)، سیری در مبانی نظری معماری، انتشارات سروش دانش، تهران.
- ۹- پاکزاد، جهان‌شاه، (۱۳۸۹)، سیر اندیشه‌ها در شهرسازی، جلد دوم، انتشارات آرمانشهر، تهران، چاپ اول.
- ۱۰- شایان، حمیدرضا، (۱۳۸۷)، معماری در زمینه بیگانه: تحلیل نظریه‌ی منطقه‌گرایی تعاملی در تجارب دهه‌های ۶۰ تا ۹۰ میلادی معماران غیر بومی در کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس، رساله دکتری معماری، دانشکده معماری، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران.

منابع لاتین

- 1- Altman, I., & Chemers, M. (1980), The culture and environment, The Brooks/Cole basic concepts in environment and behavior series.
- 2- Bachelard, G. (1994), The poetics of space. translated from the French by Maria Jolas. [originally printed in 1964], Foreword to the 1994 Edition by John R. Stilgoe, Beacon Press, USA.
- 3- Frampton, Keneth. (1980), Modern Architecture: a critical history, Thames & Hudson Ltd., London.
- 4- Grant, J. (2006), Planning the good community: new urbanism in theory and practice. Routledge, UK.
- 5- Hillier, Bill. (2007), Space is the Machine. Space Syntax.
- 6- Mallgrave, Harry Francis, (2005), Modern architectural theory: A Historical Survey, 1673~1968, Cambridge University Press.
- 7- Minke, G. (2006), Building with Earth: Design and Technology of a Sustainable Architecture. Birkhauser. Basel.
- 8- Norberg ~Schulz, Christian, (1976), Genius Loci: Towards a Phenomenology of architecture, Rizzoli, New York.
- 9- Teige, Karel. (2002), The minimum dwelling. [Originally published as Nejmensji byt by Vaclav Petr, Prague, 1932]. Trans lated and introduced by Eric Dluhosch. The MIT Press Cambridge. Massachusetts.
- 10- Thomas, R., Fredham, M. & partners, (1998), Environmental Design. [sec. publication: 2000], E&FN spon, London & New York.
- 11- Lawrence, Roderick J. (2006), ~Learning from the vernacular: basic principles for sustaining human habitats~. in *Vernacular Architecture in the Twenty First Century: Theory, education and practice*. Edited by: Lindsay Asquith and Marcel Vellinga. pp. 110-127, Taylor & Francis. UK.

- 12- Miller Lane, B., (2007), ^The home as a work of art; Finland and Sweden~. in *Housing and dwelling: perspectives on modern domestic architecture*. edited by: Barbara Miller Lane. pp. 211–221, Routledge. UK.
- 13- Maynard, W. Barksdale. (2007), ^Thoreau s house at Walden~. in *Housing and dwelling: perspectives on modern domestic architecture*. edited by: Barbara Miller Lane. pp. 199–211. Routledge. UK.
- 14- Downing, A. Jackson. (2007), ^What a farm–house should be~. in *Housing and dwelling: perspectives on modern domestic c architecture*. edited by: Barbara Miller Lane. pp.196–9, Routledge. UK.
- 15- Davis, I. (2006), ^Sheltering from extreme hazards~. in *Vernacular Architecture in the Twenty First Century: Theory, education and practice*. Edited by: Lindsay Asquith and Marcel Vellinga, pp. 145–154, Taylor & Francis, UK.
- 16- Samuel, F., and Menin S. (2006), ^The modern–day primitive hut? `Self–building with Jung, Aalto and Le Corbusier~ . in *Primitive: original matters in architecture*. edited by Jo Odgers, Flora Samuel and Adam Sharr. pp. 207–220. Routledge, UK.
- 17- Hvattum, M. (2006), ^Origins redefined: a tale of pigs and primitive huts~, in *Primitive: original matters in architecture*, edited by Jo Odgers, Flora Samuel and Adam Sharr, pp. 33–42, Routledge, UK.
- 18- Rappoport, Amos. (2006), ^Vernacular design as a model system~, in *Vernacular Architecture in the Twenty First Century: Theory, education and practice*. Edited by: Lindsay Asquith and Marcel Vellinga, pp. 179–198, Taylor & Francis, UK.,
- 19- Rapoport, Amos. (1977), Human Aspects of Urban Form. Pergamon Press. UK.
- 20- Hillier, B. & Hanson, J. (1984), The Social Logic of Space, Cambridge University Press, UK.
- 21- Steadman, P. (2008), The evolution of designs : biological analogy in architecture and the applied arts. Rev. ed. [Originally published: Cambridge : Cambridge University Press, 1979]. Routledge. UK.
- 22- Hays, K. Michael (ed.).(1998), Architectural Theory Since 1968. A Columbia book of architecture. MIT Press. New York.
- 23- Day, C. (2004), Places of the soul: architecture and environmental design as a healing art, 2nd ed. [First published by The Aquarian Press 1990], Architectural Press. UK.
- 24- Coleman, N. (2005), Utopias and Architecture. Taylor & Francis Routledge. UK.
- 25- Mallgrave, H. F., & Contandriopoulos, C. (2008), Architectural theory, volume II: an anthology from 1871 to 2005, Blackwell Publishing. USA.
- 26- Oliver, Paul. (2003), Dwellings: The Vernacular House Worlds Wide. New York: Phaidon Press.
- 27- Towers, G. (1995), Building democracy: community architecture in the inner cities, UCL Press Limited. UK.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی